

عقب ماندگی و توسعه در ایران دکتر تقی آزاد ارمکی^۱

چکیده

توسعه یافتگی با توسعه نیافتگی و عقب ماندگی در نزد بسیاری از صاحب نظران توسعه ای در ایران همراه هم و تا حدودی به جای هم مورد استفاده قرار گرفته است. این اختلاط مفهومی و معنایی زمینه بدفهمی های عمده ای در مورد جریان توسعه در ایران شده است. به طور خاص، در مقابل این سوال که آیا جامعه ایرانی در مسیر توسعه قرار دارد؟ بحث از توسعه نیافتگی و عقب ماندگی برجسته شده است. اگر تمرکز دقیقی بر سوال اشاره شده صورت می گرفت شناخت زمینه ها و فرایند برنامه و اندیشه توسعه در ایران اصل قرار می گرفت. در حالی که با این اختلاط معنایی و مفهومی، سخن از زمینه ها و فرایند توسعه نیافتگی و عقب ماندگی شده است. اکثر صاحب نظران این عرصه به عقب ماندگی و توسعه نیافتگی تا توسعه متمرکز شده و ایران را در نهایت جامعه ای عقب مانده و توسعه نیافته یافته اند. در این مسیر عده ای هم با تمرکز بر بعضی از کارهای صورت گرفته در عصر پهلوی اول یا دوم سخن از توسعه وارونه در سایه مفهوم مدرنیته وارونه گفته اند. این گروه اشاره کرده اند درست است که تلاش هایی در ایران برای توسعه صورت گرفته است، ولی با توجه به ظهور موانعی چون روشنفکری دینی، مقاومتهای توده ای، جنبش های اجتماعی، و در نهایت انقلاب اسلامی، مسیر حرکت توسعه تغییر کرده و توسعه وارونه تا بهبود شرایط ظهور کرده است. در این مقاله سعی شده است تا ضمن معرفی زمینه ها و بستر ظهور جریان اندیشه ای که به جای شناخت توسعه به عنوان فرایند و عمل بر عقب ماندگی و توسعه نیافتگی تاکید کرده اند، به ابعاد این پدیده تحت عنوان پارادایم عقب ماندگی اشاره گردد. با تمرکز بر پارادایم عقب ماندگی در ایران، امکان تحلیل مسیرهای اندیشه ای و فکری ضد توسعه ای فراهم شده و در ضمن زمینه ها و عوامل دست یابی به توسعه ای بومی بدست خواهد آمد. این پارادایم ما را در تمایز بین توهم گرایی اندیشه ای در حوزه توسعه و عمل توسعه ای به واسطه کنشگرانی چون بوروکراتها و تکنوکراتها همراه با سیاستمداران و صاحبان اندیشه راهنمایی می کند. زیرا فرق و فاصله بسیاری است بین آنچه که مردم و نیروهای اجتماعی درگیر در مسیر توسعه انجام می دهند با آنچه که مدعیان اندیشه توسعه ای که دچار توهم شده اند، وجود دارد. هر چه که این تفاوت و تمایز روشن تر بازگو

^۱ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

شود، شرایط دست‌یابی به الگویی مرتبط در حوزه عمل و اندیشه در جامعه ایرانی و به طور خاص در حوزه توسعه فراهم خواهد شد. در ارائه الگوی ایرانی اسلامی توسعه ای در ایران الزام‌های متعددی وجود دارد که در متن مقاله به آنها پرداخته شده است. یکی از اصلی‌ترین الزامها اجتناب از طرح آرمانگرایی و در مقابل تاکید و تمرکز بر داشته‌هاست. در این مسیر به جای تاکید بر سوال «چه باید کرد؟» بر سوال «چه نباید کرد؟» تاکید خواهد شد. زیرا سوال اول ما را به سوی آرمانگرایی جدیدی در توسعه سوق می‌دهد که همراه با افزایش انتظارات و آرزوها تا فهم واقعیت‌های پیرامونی و تواناسازی در بهره‌گیری بهتر از شرایط است. در این مسیر، به لحاظ مفهومی و نظری، توسعه بومی و تجربه توسعه به جای توسعه بیرونی و عقب‌ماندگی اصل خواهد شد و به لحاظ عملی هم به جای محوریت بخشیدن به برنامه‌های متمرکز دولتی بر مشارکت مردمی و توسعه مردم‌مدار تاکید خواهد شد.

واژگان کلیدی: توسعه نیافتگی، عقب‌ماندگی، تجربه و برنامه توسعه، توهم توسعه ای، و توسعه مردم‌مدار

مقدمه

در این مقاله مولف در پرداختن به توسعه نیافتگی و توسعه، دو هدف عمده را در نظر دارد. هدف اول، برای شناخت ماهیت توسعه نیافتگی به لحاظ نظری و تجربی، معرفی پارادایم عقب‌ماندگی است. زیرا از طریق این نظام مفهومی، درک زمینه‌ها و شرایط بدفهمی‌های ایجاد شده در مورد وضعیت توسعه در ایران دنبال می‌شود. بدین لحاظ بخشی از مقاله به معرفی پارادایم توسعه نیافتگی و میزان کارایی آن در فهم جریان توسعه نیافتگی به لحاظ مفهومی در ایران اختصاص دارد. هدف اول، شناخت مفهومی توسعه، نظام‌های مفهومی حاکم بر جریان توسعه در ایران در سایه توسعه نیافتگی معارض با توسعه یافتگی است. با توجه به بدفهمی‌های متعدد صورت گرفته در مورد جریان توسعه در ایران، تلاش اصلی در مقاله نشان دادن راه‌های گذر از این شرایط و دست‌یابی به فهم از توسعه در ایران به لحاظ مفهومی و روشی و تجربی هستیم. این تلاش با محوریت بخشیدن به پارادایم عقب‌ماندگی برای درک بدفهمی‌ها و تاکید بر تجربه توسعه برای رسیدن به الگوی توسعه در ایران دنبال می‌شود. هدف دوم، تاکید بر جریان توسعه به لحاظ تجربی به عنوان گامی در صورت بندی و درک درست و واقعی از توسعه است. تلاش عمده ای که

در این قسمت از بحث شده است با هدف رسیدن به الگوی ایرانی اسلامی توسعه است. تجربه توسعه مشتمل بر نقش و جایگاه سازمان و کارگزاران توسعه ای و نحوه ظهور و بروز توسعه (تجربه توسعه ای به لحاظ تاریخی در ایران) در ایران است.

انچه که تا کنون در مورد توسعه در ایران شاهد هستیم اگر نگوییم که به یکی یا هر دو هدف و پدیده فوق بی اعتنایی شده است، می توانم به طور دقیق و بر اساس تجربه ام در این حوزه تاکید کنم که ارتباط بین آنها مورد توجه نبوده اند. در این نوشتار سعی دارم تا بعد از مرور بر وضعیت این این دو ساحت در حوزه توسعه، بر ارتباط بین آنها و فضایی که تحت عنوان "گفتمان توسعه ای" در ایران شکل گرفته است تاکید کنم. انجام دقیق دو وظیفه (هدف اشاره شده) برایم امکانی فراهم خواهد ساخت تا زمینه ها و الزامهایی چند در دست یابی به الگوی توسعه در کشور اسلامی ایران را مورد توجه قرار دهم.

تقدم مفهوم توسعه نیافتگی بر توسعه یافتگی

توسعه یکی از پرچالش ترین مفاهیم و موضوعات در ایران است. چالشی شدن این موضوع به تقدم حضور برنامه ای تا مفهومی و نظری آن در ایران بر می گردد. ما قبل از اینکه دانش و آگاهی از توسعه در ایران داشته باشیم وارد اجرای برنامه های توسعه ای شدیم. اولین برنامه های توسعه با همراهی کارشناسان امریکایی در ایران سامان یافت و تا دوران حاضر توسعه به گونه ای مستقیم و غیر مستقیم الگوبرداری از توسعه جهان غربی است. ساحت تابعی برنامه های توسعه منشا جدایی بین کسانی که به لحاظ نظری و مفهومی درگیر توسعه هستند با کسانی که به لحاظ عملی و تجربی با آن زیست می کنند شده است. در نتیجه می توان مدعی شد در ایران با دو ساحت معطوف به توسعه کم ارتباط با هم روبرو هستیم. یکی مطالعات توسعه ای است و دیگر عمل توسعه ای. اولی را منتقدان و روشنفکران و معترضان دنبال می کنند و دومی را بوروکراتها و مردم. بوروکراتها مسئول تهیه برنامه های توسعه ای و در بعضی از شرایط اجرای آن هستند و مردم درگیر آن به لحاظ عینی. همین دوگانه ایجاد شده، فضای توسعه ای در ایران را دچار مشکل بنیادی کرده است. عده ای کارگزار توسعه هستند و گوش شنوایی به سخن منتقدان و معترضان توسعه ندارند و عده ای هم ناقد و داور برنامه و عمل توسعه در ایران هستند و به تجربه توسعه در ایران توجه ندارند. اولی ها بر اساس قوانین و برنامه های توسعه ای و نیازهای

مردم و اقتضانات اجتماعی و سیاسی توسعه را پیش می‌برند. دومی‌ها بر اساس نظام‌های مفهومی آموخته شده به داوری می‌پردازند. کمتر شرایط و موقعیتی فراهم شده است تا این دو نیرو و موقعیت با یکدیگر مرتبط باشند و عمل همگرایانه انجام دهند. متأسفانه در جامعه ایرانی نیروی اجتماعی و فکری پیوندزنده فی مابین هم موجود نیست. نیروهای مدافع توسعه و صاحب ایده در توسعه در ایران کم هستند.

تلاش‌های متعددی به واسطه طرفین در پیوستگی صورت گرفته است ولی به دلیل سوگیری کار به جایی نرسیده است. می‌توان از شکل دهی سازمان برنامه و بودجه به واسطه بوروکراتها و مجریان توسعه در جلب نظر صاحب نظران و منتقدان توسعه یاد کرد. ولی ساختار متصلب سازمان برنامه و بودجه و حاکمیت سلسله مراتبی آن امکانی برای حضور موثر منتقدان و داوران توسعه فراهم نساخته است. تلاشها در حد حضور در جلسه و در نهایت اختلاف نظر بوده است. سیاست حاکم بر این سازمان جهت حضور منتقدان را تعیین می‌کرده است تا ساحت کارشناسی، از طرف دیگر، در دانشگاهها و مراکز پژوهشی هم با تلاش منتقدان و اصحاب توسعه فضای پیوند فراهم می‌شده است. ولی به دلیل بی ارتباطی دانشگاه با صنعت و مراکز تصمیم ساز، نتایج کار دانشگاهیان دامن زدن به فضای نقد و اعتراض نسبت به روند توسعه در ایران بوده است. در کنار این دو تصمیم و عامل پیوندی، حوزه مطبوعات و روشنفکری هم درگیر مباحث توسعه بوده است. به نظر می‌آید این فضا یکی از اصلی ترین عوامل و زمینه های جدایی بین صاحب نظران حوزه دانشگاه و مراکز پژوهشی با متخصصان و برنامه ریزان و برنامه نویسان توسعه ای در سازمان برنامه و بودجه بوده است. افرادی که در این فضا به بحث در مورد توسعه پرداخته اند بر افتراق تا پیوستگی تاکید داشته اند. زیرا جریانهای فکری مارکسی، اثباتی و لیبرالی و اسلامی حاکم بر فضای روشنفکری و رسانه ای به نقد سازمانی توسعه مطرح در سازمان برنامه و بودجه و نقد علمی توسعه در دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی اقدام کرده تا به شناسایی نقاط پیوندی. بیشترین ادبیات تولید شده فضای روشنفکری و رسانه ای در مورد توسعه با جهت گیری توسعه نیافتگی در ایران می‌باشد.

با توجه به تجربه طولانی جدایی فضای مفهومی و اجرایی توسعه و ناکارآمدی جهت گیریهای مفهومی متأثر از فضای روشنفکری و رسانه ای در مورد توسعه، ضرورت عام در بازنگری شرایط فراهم شده است. این ضرورت عام ما را به بازنگری در برنامه های توسعه و

اقدام برای ارائه نظام های مفهومی و نظری و مدل‌های اجرایی توسعه ای که معطوف به سرزمین و فرهنگ و مردم تحت عنوان "الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت" فراخوانده است. در نتیجه ما در شرایط و موقعیتی قرار گرفته ایم تا به درکی از جریان توسعه برسیم و در آن با پیوسته شدن نیروها و سرمایه ها اقدامی جمعی را شروع کنیم. این وضعیت امکان و فرصتی برای نیروهای معتقد به توسعه و درگیر برنامه و عمل توسعه ای فراهم ساخته است. در نتیجه این وضعیت در قالب چندین سوال اساسی زیر قابل طرح است:

- برای رسیدن به الگوی توسعه مناسب در ایران نقطه شروع کجاست؟
- آیا بدون در نظر گرفتن سابقه توسعه در ایران می توان به این بحث وارد شد؟
- اگر قرار شد که به واقعیت تجربی توسعه در ایران مراجعه کنیم، از چه نظام مفهومی برای فهم و داوری بایستی بهره گیری کنیم؟
- در این فضای مفهومی جای کنشگران توسعه اعم از دولت و مردم و نقادان و معترضان توسعه کجاست؟
- چه پیوند و تناسبی حاصل کار با شرایط فرهنگی و سرزمینی و تاریخی در ایران می تواند برقرار شود؟
- چه تناسبی بین حاصل کار با شرایط توسعه ای جهانی می تواند برقرار شود؟
- داور و ناظر در این فرایند چه مشخصاتی دارد و چگونه امکان مداخله گری و نظارت بر جریان کار را خواهد داشت؟

با توجه به سوالهای مطرح شده در فوق، به تلاشهایی که تا کنون انجام شده و فضای کلی تحت عنوان "مطالعات و اندیشه توسعه در ایران" را ساخته اند مراجعه می کنیم. مراجعه به ادبیات تولید شده در مورد توسعه در ایران ضروری است. در یک نگاه کلی ما شاهد سه سنخ از افراد و گروهها با اهداف و روشهای متفاوت روبرو هستیم. در ادامه به توضیح اجمالی هر یک از سه سنخ اشاره می شود.

اولین سنخ مشتمل بر گروه مدافعان توسعه می باشند. عده ای سعی داشته و دارند تا هر چه هست را خوب و بعضا عالی جلوه داده و به دفاع سفت و سخت از آن بپردازند. که من این سنخ را "مدافعان توسعه" با وجود "گفتمان توسعه مدار" می نامیم. افراد این گروه کمتر به مشکلات توسعه در ایران توجه کرده و استمرار توسعه را اصل می دانند. در میان این گروه هم صاحب نظر توسعه ای هست و هم برنامه نویس و هم مجری توسعه و مدافع

آن. افراد و گروه‌های مدافع توسعه در ایران بیشتر همراه با نظام اداری و سیاسی عمل کرده و بخشی از سازمان اداری می باشند. ممکن است عده ای از آنها به عنوان اعضای اصحاب رسانه یا منتقدان توسعه هم دیده شوند، ولی به شبکه اجتماعی تشکیل شده تحت گفتمان "مدافعان توسعه" قرار دارند. گروه مرجع آنها از میان مدافعان توسعه می باشند و با افراد این گروهها حشر و نشر دارند. به همین دلیل هم هست که اکثر افراد این فضای مفهومی و گفتمانی هر یک به شکلی در دولتهای متعدد و حتی معارض به لحاظ روشهای توسعه ای حاضر بوده و مسئولیت برنامه ریزی توسعه ای ایران را به عهده داشته اند. این افراد در سازمان توسعه ای کشور با گرایش راست گرایانه و چپ گرایانه و اعتدالی حاضر بوده اند. با همه اختلافاتی که در مورد روش و نحوه اجرای برنامه های توسعه ای دارند، در اجرای برنامه های توسعه ای وحدت نظر دارند.

دومین سنخ از اصحاب توسعه در ایران در مقابل سنخ اول به لحاظ هدف و روش می باشند. آنها با محوریت نفی توسعه سامان یافته و حیات اجتماعی یافته اند. آنها را باید تحت عنوان "گفتمان ضد توسعه و پیشرفت" نامید. ادعای اصلی این گروه بی حاصل بودن تلاشهای توسعه ای در ایران است. عموماً گفته اند که توسعه در کشوری چون ایران که دارای پیشینه تاریخی استبدادی ضد توسعه ای است و در آن سنت و فرهنگ دینی حاکم است و مردم دارای تمایلات دینی هستند هر نوع تلاشی به نام توسعه نتیجه ای به جز دور شدن از توسعه و اختلال در نظام سنتی جامعه در پی نخواهد داشت. افراد این گروه کمتر از میان کارشناسان و متخصصان اداری هستند. بیشتر آنها از فضای رسانه ای و روشنفکری و دانشگاهی آمده و گفتمان "ضد توسعه ای" را شکل داده اند. افراد دارای یک مبنای فکری و عقیدتی نیستند. از مارکسیست تا مسلمان در میان آنها دیده می شود. افراد با گرایش فکری و عقیدتی مارکسیستی به فقدان زیر ساختهای اجتماعی مناسب برای توسعه اشاره می کنند. آنها مدعی اند برای ورود به جریان توسعه ورود به ساز و کارهای نظام سرمایه داری با گذر از دوره فئودالی و شبه فئودالی ضروری است. از نظر آنها به دلیل عدم تحقق این پیش شرط است که توسعه امری موهوم در ایران است. بعضی از افراد با گرایش و باور به اسلام ضد توسعه هستند. آنها مدعی اند توسعه به هر شکل آن در ایران (چه در قالب ایده و چه در قالب برنامه) شرایط گذر از نظام سنتی که دینی است را فراهم کرده و حاصل جامعه در فرایند توسعه یا توسعه یافته، گذر از سنت و فرهنگ اسلامی و اسلام است. هر چند که

ادبیات تولید شده به واسطه این دو گروه خیلی زیاد نیست ولی مناقشه‌های ایجاد شده به واسطه آنها در کلیت فضا و مطالعات توسعه‌ای باقی است و دستمایه گروه منتقدان و معترضان توسعه (مدافعان عقب ماندگی توسعه) در ایران شده است.

هر دو گروه با وجود اینکه در بعضی از ویژگی‌ها و شرایط متفاوت می‌باشند و در فضای عمومی ضد هم تعبیر شده‌اند، دارای چندین صفت و ویژگی عمده مشترک هستند. مشترکات آنها موجب شده است تفاوتها خیلی فهمیده نشود. اولین صفت و ویژگی مشترک آنها بی‌اعتنایی به واقعیت‌های جاری در ایران است. یکی به دلیل دفاع از توسعه از مشکلات ایجاد شده دور شده و بحران‌های اجتماعی و فرهنگی ریشه دار در توسعه را در نمی‌یابند. در مقابل گروه مخالفان توسعه نیز از نتایجی که توسعه در زندگی مردم ایجاد کرده و آنها را وارد دوره جدید زندگی کرده است، غفلت می‌کنند. اولی‌ها مدرنیست جلوه کرده و دومی‌ها سنتی، در حالی که هر دو در یک ساحت مدرنیست زیست می‌کنند با دو تعبیر متفاوت. یکی خودش را مدرن مدافع توسعه می‌خواند و دیگری سنت‌گرای ضد توسعه. سومین صفت مشترک آنها، ایده‌آل‌گرا بودنشان می‌باشد. انقدر ایده‌آل شده‌اند که از فضای گفتمانی خارج شده و تعبیر ایدئولوژیک از فضا و شرایط ارائه داده‌اند. به همین دلیل است که آنها در صفت چهارمی مشترک هستند که انرا نفی دیگری و عدم نقدپذیری می‌نامم. آنها با گروه‌های بسته عقیدتی که ساخته‌اند، از خلاقیت دور شده و انجماد فکری رسیده‌اند. پنجمین صفت و مشخصه آنها به نتیجه‌کار و تلاش آنها بر می‌گردد: ایجاد و عمق بخشیدن به فضای دوگانه مفهومی و رفتاری معطوف به توسعه است. این فضا انقدر فراگیر شده است که بهره‌گیران از نتایج توسعه احساس خوشی از آن ندارند و معترضان به توسعه هم. ما در زندگی روزمره مان با بسیاری برخورد می‌کنیم که به جای رضایت از بهره‌گیری از تکنولوژی یا علم و دانش و دیگر نتایج توسعه، به اعتراض می‌پردازند. همه ضمن اینکه بیننده رسانه‌های مدرن هستند نسبت به آن به طور کنایه آمیزی به دفاع از شرایط و زمانه بی‌رسانه می‌پردازند.

سنخ سوم مشتمل بر گروه‌های متعدد اجتماعی هستند. وجه مشترک آنها در میان راه گرفتن دو سنخ اشاره شده است. زیرا در ادامه این مسیر دوگانه شدن توسعه (مدافع و مخالف) شاهد شکل‌گیری گروه دیگری هستیم که نه انقدر مدافع هستند که مشکلات را نفهمند و انقدر مخالف که واقعیت جاری توسعه را درک نکنند. این گروه را می‌توان

"توسعه ای های تجربی" نامید. حاصل کار آنها به جای برنامه توسعه یا ایدئولوژی ضد توسعه، مطالعات توسعه ای با نگاه آسیب شناسانه است. به دلیل محوریت بخشیدن به "آسیب های توسعه ای" بدفهمی عمده ای شکل گرفته است. در این نگاه آسیب شناسانه است که بیشتر تبدیل و تحویل واقعیتها با نظام های مفهومی مورد قبول محقق دنبال شده است تا شناخت مشکلات توسعه در ایران. این وضعیت و ابعاد آنرا به طور تفصیلی در دو کتاب اندیشه نوسازی در ایران و بینانهای فکری نظریه جامعه ایرانی به طور تفصیلی بازگو کرده ام. ادعای مولف در این دو اثر این است که بیشتر تلاشهای گروه سوم، اصحاب مطالعات توسعه ای، توضیح نظام های مفهومی مورد قبول با ارجاع به واقعیتهای اجتماعی به شکل پراکنده است. نتیجه این نگاه نوعی بی اعتنایی به واقعیت تجربی و تاریخی ایران می باشد. اکثر محققان این حوزه مطالعاتی، به واقعیتهای پراکنده و کلی مراجعه کرده اند نه برای فهم جهان ایرانی و روند توسعه و پیشرفت، بلکه تلاشی که آنها صورت داده اند در اثبات مفاهیم مورد نظرشان می باشد. این نوع تلاش را در مجموع تحت عنوان "پارادایم عقب ماندگی" در توسعه و تفکر اجتماعی نامیده ام. به دلیل اهمیت نقش این نظام مفهومی در فهم نحوه ظهور بدفهمی های موجود در جریان توسعه در ایران، نیازمند بحث تفصیلی تری هستیم که در ادامه به آن اشاره می کنم.

چیستی پارادایم عقب ماندگی

پارادایم عقب ماندگی فضای کلی مفهومی عنوان کرده ام که به تعبیر ریتزر در بردارنده چهار عنصر مرکزی است. اولین آن، وجه نظر و موضوع است. دومین آن، مثالواره (ها) می باشد. سومین آن نظریه ها و چهارمین عنصر آن روشها و سیاستهای اجرایی است. در ادامه به تشریح هر یک از عناصر اشاره شده این پارادایم می پردازم.

۱. اولین عنصر مرکزی پارادایم عقب ماندگی موضوع "عقب ماندگی" تا توسعه است. تمرکز بر "عقب ماندگی" سیمای این پارادایم و نظام های فکری و مفهومی شکل گرفته از آنرا متفاوت از پارادایم های مطرح در فضای توسعه یا چون پارادایم کلاسیک ها یا نیو کلاسیکها، پارادایم ساختار گرا، پارادایم مارکسی، پارادایم مائوئیستی، و پارادایم نیازهای اساسی ساخته است. در هر یک از پارادایم های اشاره شده تمرکز اصلی بر مفهوم و معنی

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی معایبم و نظریه های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: بر سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

"توسعه" و "توسعه یافتگی" است تا "توسعه نیافتگی" یا "عقب ماندگی" در حالی که در پارادایم مورد نظر ما کانون توجه ها بر مفهوم و معنی "عقب ماندگی" است. در ادامه درکی که از مفهوم و معنی عقب ماندگی به جای توسعه یافتگی وجود دارد، هر یک از مدعیان نظامهای مفهومی و فکری در این فضای پارادایمی به طرح سوالی برای بررسی و تحلیل و تحقیق پرداخته اند. در مجموع سوالهای مطرح شده در این فضای پارادایمی عبارتند از:

- چرا ایران عقب مانده است؟
- چرا تحولات اجتماعی در ایران به سرعت دچار فروپاشی می شود؟
- چرا هر جنبشی در ایران به آشوب تبدیل می شود؟
- چرا نخبه کشی در ایران جاری است؟
- چرا و چگونه سنت در ایران کانونی ضد توسعه ای شده است؟
- چرا ساحت‌های دوگانه بسیاری چون روشنفکران خائن و خادم، سرمایه داری ملی و وابسته، زنان مدرن و سنتی، و ... در ایران جاری است؟
- چرا در ایران واقعیتها و ایده ال‌ها دو جنس مغایر شده اند؟
- و ...

با وجود اینکه سوالهای فوق با یکدیگر متفاوت می باشند، اما همه در یک امر واحد مشترک هستند. وجه مشترک همه سوالهای اشاره شده تاکید بر فرض بینادی ساختار نامناسب با توسعه در ایران است. تلاش اصلی آنها برجسته کردن بی تناسبی شرایط اجتماعی ایران با جریان توسعه است. این بی تناسبی است که هر نوع اقدام توسعه ای در ایران را به ضد توسعه تبدیل می کند. به عبارت دیگر، فرض بینادی همه محققان جامعه ایرانی این است که ایران به دلایل بسیاری استعداد توسعه و پیشرفت را ندارد. یکی بر حضور سنت و دین به عنوان مانع توسعه تاکید کرده است و دیگری بر نقش سابقه تاریخی و تمدنی به عنوان مانع و دیگری به نقش نفت و موقعیت سوق الجیشی ایران تاکید کرده و بسیاری هم بر خلق و خوی ایرانی که غیر عقلانی است تاکید کرده اند. این محققان برای نشان دادن اعتبار نظر و داعیه شان به مستندات تاریخی پراکنده و درهم و برهم مراجعه کرده اند.

۲- مثالواره عنصر دوم پارادایم عقب ماندگی. در این فضای فکری شخصیت محوری وجود ندارد. ولی در یک نگاه کلی می توان به بخش این مثالواره اشاره کرد. بخش اول، منابع ارجاعی هستند. بخش دوم، دوره تاریخ مورد مراجعه است و بخش سوم انسان ایرانی است. ۱. همه محققان این حوزه برای اثبات داعیه هایشان تحت عنوان عقب ماندگی به منابع تاریخی انتخابی مراجعه می کنند. اصلی ترین منابع مورد ارجاع همانهایی است که با فرض اشاره شده تهیه شده است. سفرنامه های خارجیان در ایران و شرح حال رجل سیاسی شکست خورده و خارج شده از قدرت و سیاست دو منبع عمده برای محققان بوده است. ۲. دومین بخش مثالواره آنها تاکید بر دوره قاجاریه می باشد. آنها مثالواره تاریخی عقب ماندگی در ایران را عصر قاجاریه می دانند. زیرا در این دوره تاریخی بخش اعظم سرزمین ایران در اثر جنگهای طولانی و شکست ایرانیان در آنها به ضمیمه کشورهای همسایه در آمد. از طرف دیگر، ساختار استبدادی نظام قاجاری منشا ظهور انقلاب مشروطه شد که در نهایت بازتولید نظام شاهی در قالب نظام پهلوی بر ایران حاکم شد. مدعیان این فضای مفهومی خیلی تفاوتی در وضعیت توسعه ای و مدنی ایران بعد از عصر پهلوی با ایران عصر قاجاریه نمی شناسند. عده ای هم مدعی اند شرایط ایران بعد از انقلاب مشروطه که به تشکیل رژیم پهلوی انجامید به لحاظ سیاسی و ساختاری در ظهور تفکر و جریان توسعه نامناسبتر هم شد. ۳. انسان ایرانی. در این پارادایم فکری تصویری نارسا از انسان ایرانی ارائه شده است. به طور خاص به بعضی از ابعاد انسان ایرانی اشاره می شود:

- ما ایرانیان همیشه تصویری بیشتر از آنچه که بوده و هستیم از خودمان ارائه داده ایم. وقتی در مورد خودمان خوب گفته ایم بیش از میزانی که خوب بوده ایم سخن گفته ایم. این که گفته شده است هنر در نزد ایرانیان است و بس یکی از همین کلیشه ها می باشد. در بسیاری از شرایط گفته ایم که مردم ایران مردمان بسیار باهوش هستند. یا اینکه مردم ایرانی به دلیل هوش زیادشان اهل ریاضی و کارها و رفتارهای منطقی و عقلانی هستند.
- یا اینکه تمدن ایرانی بهترین تمدن در طول تاریخ بوده است و ... از طرف دیگر وقتی شروع به نقد خودمان کرده ایم بدترین تعابیر را در مورد فرهنگ و دین و اخلاق و مردم و سیاست و دولت ایرانی بکار برده ایم.

• گفته ایم و بارها هم تکرار کرده ایم که ایرانیان مردمان حقه باز و ریاکار و تابع قدرت و استبدادزده و احساسی هستند. در این زمینه مستندات بسیاری ارائه داده ایم. گروه‌هایی از مردم ایرانی هم در این زمینه پیشتاز شده و مخرب.

۳. عناصر مفهومی و نظری پارادایم. پارادایم عقب ماندگی متشکل از نظام های مفهومی و نظری و شیوه های تحقیقاتی و متون و نیرو و مناسبات اجتماعی و نظام های اخلاقی و ارزشی بسیار است. اصلی ترن نظریه های مورد استفاده در این حوزه عبارتند از نظریه استبداد آسیایی و شرقی و ایرانی، نظریه شیوه تولید آسیایی ایرانی، مفهوم فئودالیسم شرقی، آسیایی و ایرانی، نظریه جامعه و سیاست و فرهنگ و اقتصاد دوگانه، نظریه جامعه سنتی ضد توسعه، و مفهوم تجدد وارونه و وابسته. محققان و مدعیان هر یک از فضاها مفهومی و نظری سعی داشته تا بر دامنه اثر و توضیح دهندگی شان با ارجاع به واقعیت های متنوع و پراکنده بیفزایند. آنها با ارجاع به یک واقعیت انضمامی منفک شده از شرایط تاریخی ایران سعی در اثبات داعیه مفهومی ادعایی شان دارند. در مقابل کمتر تلاش جدی و علمی در طرح سوالهای بینادی در مورد جریان توسعه در ایران و تلاش در پاسخ دادن به آنها صورت داده اند. در نتیجه با وجود اینکه آنها کارشان را تاریخی می انگارند ولی از نگاه و روش در ضعف می باشند.

۴. عنصر چهارم پارادایم عقب ماندگی، جهت گیری ها و روشها و سیاستهای اجرایی است. این جهت گیری ها در قالب داوری ها و تحلیل های افراد و گروههای متعددی که آنها را در قالب پارادایم عقب ماندگی قرار داده ام از منابع متعدد به طور کلی به شرح زیر بازگو می شوند:

۱- تقدم سوگیری سیاسی بر سوگیری علمی در طرح سوال و جستجو در پاسخ به سوال. این مشکل اساسی همه تحقیقات صورت گرفته در مورد جریان توسعه ای در ایران است. وقتی محققان ایرانی و خارجی توسعه نیافتگی ایران را فرض گرفته اند در مراجعه منابع حتی معتبر تاریخی چیزی به جز توسعه نیافتگی نخواهند یافت. آنها مستندات را برجسته خواهند که تایید کننده توسعه نیافتگی ایران به لحاظ تاریخی و تجربی باشد.

۲- بی اعتنایی به تجربه زیسته ایرانیان به لحاظ تاریخی یکی دیگر از ویژگی های محققان می باشد. ما در تحقیقاتی که این افراد انجام داده اند رنگ و بوی ملی و بومی کمتری را می بینیم. در حالی که اکثر محققان غربی با فرض حیانتداری جامعه و فرهنگشان

تحقیق را شروع کرده و جستجوگر ابعاد گوناگون عمل اجتماعی می باشند. افرادی چون وبر و دورکیم وقتی از دوگانه سنتی و مدرن سخن می گویند سنتی بودن را هم متعلق به گذشته دور تاریخی شان و هم به سرنوشت فعلی جهان غیر غربی معطوف می کنند و آنچه که در جهان پیرامونی شان برای غرب معرفی می کنند نشان از مدرن شدن است. این نگاه به شکل معکوس در میان محققان توسعه ایرانی جاری است. همه مدرن شدن و مدرنیت را متعلق به جهان غربی می دانند و سنتی بودن و سنتی ماندن را به عنوان یک جبر فرهنگی متعلق به جهان ایرانی. به همین دلیل است که بین سنت و مدرنیته تعارض می شناسند. اکثر این محققان بر اساس دوگانه سنت و مدرنیته جهان و توسعه و پیشرفت ایرانی را توضیح می دهند. نتیجه سخن آنها قبول برچسب سنتی بودن و سنتی ماندن به شکل بد آن در ایران و مدرن بودن و مدرن تر شدن جهان غربی است. انقدر در این زمینه تاکید شده است که جهان ایرانی هر نوع تلاشی که برای گذر از ساحت قدیمی اش صورت داده است را بی حاصل می شناسند.

۳- سومین ویژگی مشترک این نوع تحقیق ها و مطالعات، تکرار و ارجاع های بسیار به شواهد خاص است. عموم محققان به شکست واحدی که در تاریخ ایران از سر ریاکاری دولتها یا حضور نامناسب سنت و فرهنگ و اخلاق ایرانی صورت گرفته است، مورد تاکید قرار داده و در جهت جستجوی ساحت های دیگر حیات ایرانی بر نیامده اند. به طور خاص در دوره ای از تاریخ معاصر ایرانی دعوی روشنفکری و روحانیت ظهور کرده است. انقدر بر این امر تاکید شده است که گویی همه حوادث جامعه ایرانی معاصر (در طول دویست سال گذشته) حول این دوگانه رقم خورده است. دعوایی که بین مصدق و کاشانی در مرحله ملی شدن نفت ظهور کرده است را بر کل مراودات و مناسبات روحانیت و روشنفکری سرایت داده و همه را به حضور در یک قطب این دوگانه دعوت می کنند. در حالی که شواهد تاریخی ایران حکایت از استمرار دعوی روشنفکری و روحانیت نیست هر چند که این نزاع در حوزه مطبوعات متأثر از گرایش و نگاه محققان اشاره شده داغ و جنجالی عنوان شده است. شاهد دیگر شکست ایران در جنگ با روسیه و نقشی که عباس میرزا داشته است تاکید بسیار می شود. شاهد دیگر ماجرای دارالفنون است و ... محققان ایرانی به جای کالبدشکافی این وقایع و تنظیم رابطه بین این حوادث با کل نظام اجتماعی و فرهنگی، سیاست زده عمل کرده و حوادث منفرد را کل حیات ایرانی قلمداد کرده و جار و جنجال

سیاسی و عقیدتی راه انداخته اند. انقدر بر طبل دوگانه سنت و مدرنیته کوبیده تا صدای ظهور نوع خاصی از حیات ایرانی که انرا "مدرنیته ایرانی" نامیده ام فراهم نشود. مدرنیته ای که مدرن است اما غربی نیست؛ ایرانی است و معطوف به فرهنگ و سیاست و اخلاق و دین و اقتضائات ایرانی است. به همان اندازه که مدرن است از منابع سنتی و فرهنگی ایرانی بهره گرفته است. این مدرنیته ضد مدرنیته غربی نیست همانطور که شبیه انهم نیست. از ان نیامده است که تابع ان باشد. از سنت هم کپی نشده است که صرفا بازتولید فضای کهن باشد. نمی گویم که ترکیبی از این دو می باشد. می گویم متفاوت از هر دو (سنت و مدرنیته) است و داعیه های خاصی دارد که بی اعتنایی به انها می تواند فضای ابهامی ایجاد کند.

۴- ویژگی دیگری که من انرا یک ضعف عمده در مطالعات تاریخی توسعه در ایران می شناسم فقدان حضور قدرتمند تاریخ و فهم تاریخی است. اگر فهم تاریخی وجود داشت، دانش تاریخی شکل می گرفت همانطور اگر دانش تاریخی وجود داشت فهم تاریخی ظهور کرده بود. چرا اینگونه شده است؟ علت اصلی این وضعیت به فقدان تهیه منابع تاریخ اجتماعی بر می گردد. ما ایرانیان به طور مستند نمی دانیم که گذشتگان مان چگونه زیست می کرده اند. همین را می دانیم که از ما متفاوت بوده اند یا اینکه ما شبیه انها هستیم. اما منابعی برای نشان دادن نحوه زندگی مردم ایرانی در گذشته شناخته نشده است. حتما ما ایرانیان در گذشته اهل خانواده بوده و اهل دین بوده ایم و در این سرزمین زیست می کرده ایم. تا این حدش شبهه ای وارد نیست. اما کم و کیف این زندگی معلوم نیست. معلوم نیست که ما در گذشته در خانواده هسته ای زیست می کرده ایم یا خانواده گسترده. در یک معنای کلی گفته شده است که چون ما متعلق به جهان سنت هستیم و در جهان سنت تعریف شده به واسطه اندیشمندان غربی، خانواه شکل گسترده داشته است، در نتیجه خانواده ایرانی در گذشته گسترده بوده و در حال حاضر دارد هسته ای می شود. این سخنی کلی و مبهم است و بر اساس مستندات تاریخی بدست نیامده است. از کجا معلوم که ایرانیان در گذشته هر دو نوع خانواده را داشته و هر دو نوع خانواده در ایران با هم مرتبط بوده و هزاران سخن و مطلب دیگر. در مورد زبان و ایین های دینی و مناسک اجتماعی و اقتصاد و تولید و مصرف هم این وضعیت جاری است. کلی گوی های بسیاری هست. در

نتیجه می‌توان مدعی شد کمتر تلاشی در تهیه منابع مستقل تاریخی صورت گرفته است و تکرار گفته‌های مبهم اصل شده است.

با توجه به نکات اشاره شده می‌توان مدعی شد ادامه مطالعات توسعه ای با محوریت پارادایم عقب ماندگی در مورد توسعه و نوسازی در ایران، فضای بحث و عمل را به ابهام بیشتر خواهد کشاند. برای نجات از این وضعیت می‌بایستی گام‌هایی دیگر برداشت و راه‌های جدید گشود. در ادامه نحوه گذر از وضعیت ایجاد شده را مورد کنکاش قرار داده و برای اجتناب از سیاسی شدن و ارمان‌گرایی در بحث، به حداقل‌های مهم در تغییر مسیر توجه می‌کنم.

عدم تقارن بین واقعیت‌ها و ایده‌ها

شاید یکی از مللی هستیم که توان کافی در ایجاد پیوستگی و ارتباط بین واقعیت‌های جاری و تاریخی مان با ایده‌آلهایمان نداریم. من اساس این ناتوانی در فضای مفهومی متأثر از پارادایم عقب ماندگی می‌دانم. در این پارادایم تصویری که از انسان و جامعه و فرهنگ و سنت و تاریخ و زندگی ایرانی ارائه می‌شود نابهنجار است. این عناصر با هم پیوسته نیستند. انسان ایرانی خیالپرداز است. جامعه ایرانی درگیر واقعیت‌های متعدد و محدود شده است. فرهنگ ایرانی در چرخه سنت و دین، تحجر و عقب ماندگی، احساس و هیجان، و ... قرار گرفته است. سنت ایرانی پر از خاطره‌های زیبای متعلق به گذشته و تهی از نگاه به آینده است. تاریخ ایرانی پر است از جنگ و کشت و کشتار همراه با شکست و از دست دادن سرزمین و سلطه شاهان استبدادی که در پی ویرانی تمدنهای کهن بوده و توان برپایی تمدنی جدید نداشته اند الا به همت پیوستگی با بیگانه. زندگی ایرانی مجموعه ای از چالشها و ناکامی‌ها و ارزوها و تمایلات و ارمانهاست. از همه مهمتر تر سخت شدن زندگی برای ایرانیان در گذر زمان می‌باشد. سختی زندگی و فقدان نظام معنایی توضیح دهنده شرایط آنها را به فراز از موقعیت‌ها سوق داده است. فرار از موقعیتها در قالب مباحث و مفاهیم ارمانی تبلور یافته است. این وضعیت اشاره شده ایران و ایرانی را به تعارض بین واقعیت و ایده‌ها کشانده است. در نتیجه ما شاهدیم جهان ایرانی اعم از حوزه سیاستمداران و روشنفکران و مردم عادی استعداد کم توجهی به واقعیتها و میل به ایده‌ها هستیم. چرا اینگونه عمل کرده ایم؟ اشاره کردم به دلیل سخت تعبیر کردن شرایط زندگی

است. برای گذر از شرایط سخت و طاقت فرسا، ایده الهی را محور قرار داده و چون امکان تحقق ایده الهی برایمان وجود نداشته است دچار سرخوردگی شده ایم و دوباره با حالت نزار به واقعیت‌های تلخ تن داده و با سرخوردگی مضاعف زیست کرده و می‌کنیم. در این شرایط هزاران بار به گذشته مان ناسزا گفته و آنچه که در آغاز خوب می‌دانسته ایم را زشت معرفی کرده ایم. در بد جلوه دادن موقعیتمان از دشمنانمان هم پیشی گرفته ایم. این پیشی گرفتن در نقد و نفی خودی حتی دشمنانمان را به شک واداشته و بعضی از آنها را به تمجید از گذشته تاریخی مان وادار ساخته است. ما شاهد شکواییه اعتراضی بعضی از انقلابیون و رزمندگان در آنچه که انجام دادند هستیم. آنها به شکل بسیار افراطی از نسل جدید می‌خواهند که خامی نکنند و کاری که آنها انجام دادند را دنبال نکنند. صورت دیگر دعوت این نسل از نسل جدید بی هویتی و سوگیری اعتراضی نسبت به گذشته است. صورت دیگر، ارائه تصویری زشت و نامناسب از شرایط ایران به واسطه بیشتر افراد ایرانی خارج شده از ایران در نزد دیگران (خارجی‌ها) است.

جهت‌گیری بی توجهی به واقعیتها و تاکید زیاد به ایده الهی در میان صاحب نظران بیشتر دیده شده است. آنها کمتر اشتهی با واقعیت‌های جاری و تاریخی ایرانی دارند. در عوض ارمان‌گرایی را اصل قرار داده اند. به همین دلیل هم هست که همه فضاهای مفهومی و فکری که در جهان جاری است یکباره در جهان ایرانی حضور دارند. اصحاب دانش به تناسب حضور فضاهای مفهومی و فکری از یکدیگر جدا شده و زندگی می‌کنند. همه همه را متهم به نادانی کرده و جنگی توهمی جاری شده است.

در سرو سامان دادن این فضا راه حل در ارائه تصویری ایده‌الی جدید نیست. بلکه ضمن آسیب‌شناسی از وضعیت ایده‌الی جامعه و فکر، ارجاع به واقعیت‌های مسلم و حداقلی است. من این معنی را در دوگانه تاکید بر الزام‌های ارمانی و الزام‌های غیر ارمانی تعبیر کرده‌ام. الزام‌های ارمانی همانی است که در همه جا جاری است. ما مردمان ایرانی همه را با همان مفاهیم و مضامینی نقد می‌کنیم که خودمان عمل می‌کنیم. می‌گوییم که فلانی بی اخلاق یا بد اخلاق شده است در حالی که خودمان در فضای بی اخلاقی و بد اخلاقی عمل می‌کنیم. می‌گوییم که دولت و اصحاب سیاست مسئولیت پذیر نیستند در عین حال خودمان مسئول کاری و شغلی و عملی در جامعه هستیم و با بی مسئولیتی کار را ادامه می‌دهیم. می‌گوییم که خانواده‌های همسایه چنین و چنان هستند و خودمان به عنوان

خانواده همان راه و روش را می‌رویم. برای گذر کردن از این وضعیت بهتر است به حداقل‌های ضروری زندگی و فرهنگ و سیاست تاکید کنیم و حداکثرها را گذر کنیم. بگذاریم حداکثرها در کتاب و قانون و سند باقی بمانند و حداقلها را محور قرار داده و در این زمینه توافق عملی کنیم.

صورت بندی رفتار و ساختار توسعه در ایران

همانطور که در متن مقاله اشاره شد، یکی از اصلی‌ترین موانع و زمینه‌های دست‌یابی به توسعه در ایران عدم توجه به تجربه‌های جاری توسعه‌ای در ایران است. در ارجاع به تجربه توسعه در ایران در آغاز می‌بایستی چندین فرض را قائل باشیم. فرض اول اینکه کشور ایران در مقایسه با دیگر کشورها از تجربه طولانی‌تری در جریان توسعه برخوردار است. این فرض ما را به فرض دومی راهنمایی می‌کند: اینکه توسعه در ایران افت و خیزهای متعددی داشته و در نهایت اساس شکل دهی به جامعه جدید شده است. به عبارت دیگر جامعه ایران معاصر در فرایند توسعه شکل گرفته است. سومین اصل معنی دهی به تجربه‌های توسعه‌ای در ایران است.

تجربه توسعه اگر محور داوری و قضاوت ما قرار گیرد، صورت بندی جدیدی از توسعه در ایران شکل خواهد گرفت. صورت بندی آنچه که انجام شده و محقق شده است تا صورت بندی ایده‌ها و انتظارات. اگر توجه به خواسته‌ها شود، شبیه‌سازی عمل دیگران پیش خواهد آمد. شبیه‌سازی با مارکسیسم و شبیه‌سازی با لیبرالیسم در قالب الگوها و نظام‌های مفهومی گوناگون توسعه‌ای. تجزیه و تحلیل جریان‌های توسعه‌ای در ایران تا کنون دچار بدفهمی‌های متعددی شده است. اولین آن را من "شبیه‌سازی مفهومی" یاد می‌کنم. دومین آنرا تحلیل در سایه قدرت و نظارت دولت می‌نامم و سومین آن ... در حالی که تاکید بر تجربه توسعه به لحاظ تاریخی قاعده دیگری خواهد داشت. ما در ایران آموخته‌ایم تا یک الگوی واحدی به لحاظ زمانی (قبل و بعد از انقلاب اسلامی) یا (توضیح توسعه در سایه دولتهای متعدد از قبیل دولت عصر بعد از انقلاب و جنگ، عصر سازندگی، دوره اصلاحات، دوره اصولگرایی، و دوره اعتدال) در حالی که در ماهیت توسعه در ایران خیلی تفاوت عمده‌ای در طول دهه‌ها ظهور نمی‌کند. جریان توسعه در ایران مانند عمل و جهت‌گیری سیاسی دولتها نیست. نمی‌گوییم که فعل و گرایش دولتها در جریان توسعه موثر

نیستند، اما جریان توسعه در ایران به سادگی و قطعی تابع فعل دولتها نیستند. دولتها هم در جریان توسعه ای در ایران دچار تغییر می شوند. به همین دلیل هم هست که هنوز سایه قدرتمند برنامه های توسعه در دوره سازندگی که به نوعی شروع توسعه سازمان یافته بعد از انقلاب اسلامی است در دولتهای بعد از دولت سازندگی دیده می شود. هر چند که دولت اصولگرای احمدی نژادی سعی کرد تا خودش را از دولتهای قبلی و به طور خاص از دولت سازندگی متمایز و در بسیاری از موقعیتهای معارض جلوه دهد باز هم همان راهی را رفت که جریانهای توسعه ای در ایران حکم می کردند. به همین دلیل است که باید از تابوهای شکل گرفته در فهم جریان توسعه در ایران گذر کرد و جریان توسعه را به حوادث خاص سیاسی تقلیل نداد و انرا پاره پاره نکرد. در نتیجه می بایستی جریان توسعه در ایران را امری یکپارچه قلمداد کرد و ضمن شناسایی نقاط قوت و اوج به نقاط ضعف آن هم توجه کرد. توجه به نقاط اوج و افول جریان توسعه ما را نمی بایستی از فهم جریان کلی آن غافل کند. این نوع الزام را اساس فهم و معنی دهی و صورتبندی جریان توسعه در ایران می دانم.

عناصر اصلی توسعه در ایران

مشخصات توسعه در ایران در طول سه دهه گذشته در ایران با چندین صفت و مشخصه عمده قابل تعریف است: اول تاکید بر پرپایی بوروکراسی در ایران است. دوم محوریت دادن به توسعه شهرها و نظام مدرن شهری است و سومین اهمیت دادن به نیازهای عمومی جامعه. این سه مشخصه عمده در همه برنامه های توسعه ای در ایران در طول سه دهه گذشته دیده می شود. خوب اگر این داعیه را پذیرا باشیم، انوقت می بایستی جریان توسعه را به گونه ای جدید تعریف کنیم. جریان توسعه ای که با کانونیت دولت و نظام اداری (بوروکراتیک) سر و سامان می یابد و شهرها را اصل قرار داده و نیازهای عمومی تعریف شده را دنبال می کند.

اما این سه مشخصه اشکالاتی هم دارد. در ادامه به طور کلی به بررسی این سه مشخصه عمده توسعه ایرانی با توجه به نتایج و ابعاد آن اشاره می شود. نقد و بررسی این سه مشخصه راهی در دست یابی به الگوی توسعه ایرانی اسلامی در ایران است. به عبارت دیگر، با بازشناسی سه مفهوم و قاعده مرکزی توسعه در ایران است که امکان ارائه الگوی جدید توسعه ای که ایرانی است و اسلامی فراهم خواهد شد.

اول اینکه جریان توسعه ای می بایستی حد یقینی برای ادامه توسعه نظام اداری قائل می شد. نظام اداری ایران هنوز هم مرکز ثقل برنامه های توسعه ای است. می بایستی زمانی و موقعیتی فرا می رسید که دیگر از کوچک یا بزرگ کردن دولت به لحاظ اداری قائل می شدیم. در حالی که همه تلاش می کنند تا نظام اداری کارا به معنی دولت کوچک بسازند ولی حاصل کارشان ناکارا تر کردن و بزرگتر کردن نظام اداری است. بازنگری این مشخصه ما را به چندین امر جدید می رساند: اول تعیین جایگاه نظام اداری و در نتیجه دولت در ایران. دوم، به رسمیت شناختن نیروهای موثر دیگر در جریان توسعه از قبیل تجار و سرمایه داران، گروههای فنی و حرفه ای و صاحبان مشاغل و حرف، و دانشمندان.

دومین ویژگی اشاره شده مرکزیت شهرها می باشد. شهرهای متعدد در طول سی سال اخیر ایجاد شده و شهرهای بزرگ قبلی هم بزرگتر شده اند. در حاشیه این اقدام (بزرگ کردن شهرهای قبلی و تولید شهرهای جدید) حاصل کارها فروپاشی روستاها در ایران بوده است. متأسفانه در سالهای اخیر جریان پایان یافتن حیات روستایی و در نتیجه اقتصاد کشاورزی در ایران شدت گرفته است. قرار بود جریان توسعه در ایران با مرکزیت شهرها سامان فنی و ملی و جهانی یابد نه اینکه همه ایران تبدیل به شهر شود و روستاهای ایرانی هم روند میرایی را بیابد. بازشناسی این مشخصه راهی در تعیین رابطه بین شهر و روستا، اقتصاد کشاورزی و صنعتی، زندگی شهری و روستایی، و ... است. با محوریت یافتن این سه موضوع (رابطه، کارکرد و آینده هر یک) ساختار جدیدی در جریان توسعه ایران فراهم خواهد شد.

سومین ویژگی (توجه به نیازهای عمومی) موجب شده است تا یکسانی معنی از فقر و ثروت در جامعه فراهم شود. همه ادیان ایرانی به طور یکسان در پی کسب درآمد و تحصیل و بهره گیری از امکانات دنیای مدرن می باشند. نتیجه تاکید بر نیازهای عمومی زمینه یکسان سازی نیازها و علائق و گرایشها و رفتارها را فراهم ساخته است. توجه به نیازهای عمومی راهی بود در فعال سازی جامعه برای دست یابی به نیازهای مرتبط با موقعیتهای و شرایط تاریخی و طبقاتی افراد و گروههای اجتماعی در حالی که اهمیت دادن به نیازهای عمومی به ضد خود تبدیل شده است و همه مردم را منتظر دریافت امکانات قرار داده است. بازشناسی این مشخصه راهی در رسیدن به توسعه مردم مدار و توسعه غیر مردم مدار است. تنظیم رابطه بین ایندو وضعیت جریان توسعه را از ابهام منافع ملی و نیازهای اساسی دور

خواهد کرد و دست یابی به مدلی که هر دو نیاز را توأمان پاسخگو باشد، فراهم خواهد ساخت.

زمینه ها و الزامهای دست یابی به توسعه بومی

در ارائه الگوی ایرانی اسلامی توسعه ای در ایران الزامهای متعددی وجود دارد که در متن مقاله به آنها پرداخته شده است. یکی از اصلی ترین الزامها اجتناب از طرح آرمانگرایی و در مقابل تاکید و تمرکز بر داشته هاست. در این مسیر به جای تاکید بر سوال "چه باید کرد؟" بر سوال "چه نباید کرد؟" تاکید خواهد شد. زیرا سوال اول ما را به سوی آرمانگرایی جدیدی در توسعه سوق می دهد که همراه با افزایش انتظارات و ارزشها تا فهم واقعیتهای پیرامونی و تواناسازی در بهره گیری بهتر از شرایط است. در این مسیر، به لحاظ مفهومی و نظری، توسعه بومی و تجربه توسعه به جای توسعه بیرونی و عقب ماندگی اصل خواهد شد و به لحاظ عملی هم به جای محوریت بخشیدن به برنامه های متمرکز دولتی بر مشارکت مردمی و توسعه مردم مدار تاکید خواهد شد.

همانطور که در فوق اشاره شد برای دست یابی به الگویی عملی در توسعه و پیشرفت بیش از اینکه بگوییم که چه باید بکنیم باید بگوییم که چه باید نکنیم. من با سوال چه باید بکنیم در این سطح از بحث و زندگی ایرانی مشکل دارم. چون همه کسانی که به این بحث وارد شده اند ما را وارد فضای جدید ارمانی کرده و زندگی کردن را برایمان سخت کرده اند. اصلا تاکید بیش از حد متعارف به ارمان زمینه دور شدن از واقعیتها را فراهم ساخته و در نهایت فرد ضد واقعیت یا گریزان از واقعیت تولید می کند؛ فرهنگ و جامعه ضد واقعیت و گریزان از واقعیت می سازد و دولت و نظام سیاسی توهمی ساخته می شود. بدین لحاظ است که بهتر است یا شاید بهتر باشد بگوییم باید از چه باید کرد دور شد و چه نباید کرد را اصل قرار داد. شعار "چه باید کرد؟" برای ما چه ارمانی داشته است؟ نمی گویم که این سوال برای ما ارمانی نداشته است. اتفاقا وقتی در مقایسه با دیگری معترض قرار گرفته ایم این سوال به دادمان رسیده و می رسد. این سوال وقتی اهمیت داشت که ایدئولوژی کمونیستی و ماتریالیستی و لیبرالیستی همه جا حاضر بود و اسلام را متهم به ضعف و سستی کرده بود. در آن زمان بود که روشنفکران و سیاستمداران ایرانی با ارجاع به این سوال به مسئولیت پذیری انسان مسلمان ایرانی رسیدند و حاصل آن هم اقدامی بزرگ تحت

عنوان "انقلاب اسلامی" و تشکیل نظام شد. این اقدام ها ریشه در توجه و تاکید بر سوال "چه باید کرد؟" دارد. اما ما در شرایطی نیستیم که بخواهیم اقدامهایی بزرگ و ساختار شکنانه انجام دهیم که ضرورتی در بازگشت مجدد به این سوال داشته باشیم. من اصرار دارم که شرایط جامعه ایرانی تحول خواه نیست تغییر خواه است. اگر تحول گرا بود می بایستی دوباره به سوال چه باید کرد بر گردیم. شواهد نشان از میل و اراده جامعه به تغییر و بهبود است. در تغییر و بهبود است که باید به سوال چه نباید کرد برسیم تا سوال چه باید کرد.

چه نباید کرد؟ خیلی کارها را نباید کرد. خیلی ایده ها را نباید طرح کرد. خیلی سیاست گذاری ها را نباید انجام داد. چرا؟ چون هر ورود و اصرار بر بایندی جامعه را از هستی بازخواهد داشت. اگر از بایدها دور شویم و به الزامهایی جاری تن دهیم، انوقت شرایط عمل و تجربه جاری خواهد شد و در نهایت تمیزی بین عقلانیت و جهل، دینداری و توهم دینداری، زندگی و خیال، و ... بدست خواهد آمد. این نبایدها ما را به داشته ها می کشاند در حالی که باید ما را به خواسته ها و ارمانها و نداشته ها می کشاند. جامعه و فرهنگ ایرانی توان توجه به ارمانها و خواسته های جدید و در نهایت نداشته های بسیاری را ندارد. اگر به نداشته هایش توجه کند دچار یاس و سردرگمی خواهد شد. در این شرایط خواهد بود که با افزایش جمعیت نابسامان به لحاظ روانی و اجتماعی روبرو خواهیم شد و با افزایش نرخ نابسامانی ها روبرو خواهیم شد. شاید بتوان افزایش نرخ نابسامانی های متعدد در خانواده ایرانی را به فهم توهمی از نداشته ها به جای داشته ها توضیح داد.

با تاکید بر اینکه چه نباید کرد ما به واقعیتها و داشته ها و توانایی ها پی خواهیم برد تا توانایی های دیگران. دیروز خواندم در سال گذشته هشت میلیون نفر از مردم ایران به خارج سفر کرده اند. افزایش این نوع مسافرتها در شرایطی است که مردم مشکلات اقتصادی بسیاری دارند. افزایش نرخ تورم و بیکاری و هزاران دردسرس دیگر جاری است ولی مردم از رفتن به خارج از کشور و مصرف دور نشده اند. چرا؟ چون هنوز هم با ارمانها و بایدهای بسیار زیست می کنند تا با واقعیتها و نداشته ها. اگر واقعیتها اصل می شد قطعاً مردم به جاری رفتن به دبی یا انکارا به شهرهای ایران می رفتند و رفت و آمد درون کشور رونق می گرفت و هزاران ماجرا و قصه شکل می گرفت. در این مسیر می توانستیم بهبود جاده ها و مکانهای استراحتی را اصل قرار داده و زندگی و توسعه اقتصادی در ایران اصل می شد.

هجوم حجم انبوه نیروی انسانی و سرمایه اقتصادی به خارج از کشور ریشه در القانات ارمانهای کم یا بی ارتباط با واقعیت های جاری دارد. تاکید برارمانهایی که معطوف به زندگی روزمره مردم ایرانی باشد، نمی تواند به ویرانی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بینجامد. شرایط موجود به گونه ای شده است که ارمانها و ارزوهای مردم در ایران قابل جستجوگری نیست و برای بسیاری راه در خروج از کشور است. این است که من اصل را بر بیان نداشتن های ریشه در واقعیتها می دانم تا نداشتن های ریشه در خیالپردازی های از بیرون آمده.

تاکید بر چه نباید کرد تا چه باید کرد ما را با جهانی واقعی که حداقل های مهم عملی در آن جاری است روبرو می کند. حداقل هایی که اساس زندگی مردم است تا حداکثری که خیالپردازی و توهم را در پی دارد.

خلاصه و نتیجه گیری

در این مقاله با دوگانه دیدن توسعه و عقب ماندگی، جریان توسعه در ایران به لحاظ مفهومی و نظری مورد واکاوی قرار گیرد تا با درک از مشکلاتی که در این مسیر اندیشه توسعه با سلطه پارادایم عقب ماندگی دچار شده است زمینه و شرایط گذر از این وضعیت و دست یابی به شرایط مناسب ارائه الگوی توسعه در ایران فراهم شود. مدعای اصلی مولف در این مقاله بر غلبه پارادایم عقب ماندگی بر فضای توسعه بود که حاصل ان شکل گیری مجموعه ای بدفهمی ها در مورد انسان ایرانی، جامعه ایرانی، فرهنگ و سنت در ایران، دولت و کارگزاران توسعه ای در ایران و در نهایت نتایج توسعه می باشد. قبول فضای ناشی از سلطه پارادایم عقب ماندگی توسعه در ایران به پرداختن هزینه های توسعه و ضدیت با توسعه در ایران خواهد انجامید. در نتیجه مدعی اصلی این بود که برای فهم واقعی از توسعه ضمن گذر از پارادایم عقب ماندگی می بایستی بازنگری مجدد در رابطه بین واقعیت و ایده الها صورت گرفته و از اعمال مجموعه ای از الزامهایی که بر غلبه فضای ایده الی بر واقعی جریان توسعه خواهد شد، اجتناب شود. در این موقعیت با تاکید جدی بر سرمایه های موجود حرکت توسعه ای در ایران امکان پذیر خواهد شد و حاصل ان هم به همسویی نیروها و فضاهای فکری خواهد انجامید. به عبارت دیگر، برای دست یابی به الگوی توسعه ای در ایران بایستی از ایده الگرایبی اجتناب کرد و به سرمایه ها و داشته های موجود و شیوه

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی معانییم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

های زیست ایرانی تاکید داشت. این حرکت دو وجهی (اجتناب از ایده ال گرایی و تاکید بر زیست ایرانی) زمینه ساز ورود به تجربه در ایران را فراهم می سازد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۱) *بینانهای فکری نظریه جامعه ایرانی*، نشر علم.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۹) *اندیشه نوسازی در ایران*، انتشارات دانشگاه تهران.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۳) "پارادایم در جامعه شناسی" *نامه علوم اجتماعی*، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۴) *نظریه های جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی.
- هانت، دایانت (۱۳۸۶) *پارادایم های توسعه*، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی.